جلسه 349

یکشنبه 03/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در دو فرع فقهی بود که به مناسب بحث از واجب کفائی مطرح شد.

فرع اول این بود که اگر جماعتی مثلا ده نفر متیمم بودند، رسیدند به یک آب که فقط برای وضوء یکی از اینها کافی هست، محقق نائینی فرمود تیمم هر ده نفر باطل است ولکن واجب نیست سعی بکنند اینها برای زودتر رسیدن به این آب. می توانند به هم تعارف کنند، یکی را پیرمردتر هست هر چه هست او را مقدم کنند او برود با آن آب وضوء بگیرد، ولی نه نفر دیگر تیممشان را باید اعاده کنند.

در کتاب منتقی الاصول دفاع کرده اند از مرحوم نائینی. گفته اند خب بطلان تیمم بخاطر این است که وجدان ماء صادق است بر کل این ده نفر. صادق است که هر کدام از این ده نفر متمکن از وضوء هستند فی حد ذاته. اما اینکه بخواهد بر هر کدام از این ده نفر واجب بشود وضوء بوجوب مطلق، این تکلیف به ما لایطاق است. بیش از یک وضوء ممکن نیست. ده نفر ده وضوء می خواهند بگیرند. ده وجوب وضوء. با اینکه بیش از یک وضوء مقدور نیست شبیه باب تزاحم می شود که به مکلف نمی شد بگویند که این دو فعل را انجام بده. چون می گفت من قادر بر هر دو نسیتم. ولذا در باب تزاحم می گفتند إفعل هذا إن ترکت ذاک. أنقذ إبن المولا إن ترکت انقاذ أبه. أنقذ أب المولا إن ترکت إنقاذ إبنه. اینجا هم همینطور است. درست است که هر کدام از این ده نفر متمکن از وضوئند فی حد ذاته، ولی ده وجوب وضوء هر کدام وجوب وضوء داشته باشند بوجوب مطلق، این تکلیف به ما لایطاق است. بله هر کدام تکلیف مشروط دارند که إن لم یتوضأ غیرک فتوضأ انت.

نتیجه این می شود که اگر هیچکدام وضوء نگیرند هر ده نفر عصیان کرده اند. اما اگر یکی وضوء بگیرد شرط وجوب وضوء در حق نه نفر دیگر فعلی نخواهد شد.

اقول: این مطلب صاحب منتقی الاصول لا یخلو من غرابة. چرا؟ برای اینکه آیا اگر یک جوانی که در بین این ده نفر هست و می تواند سریعتر برود و به آب برسد و از این آب وضوء بگیرد، به او بگویند إسرع قبل أن یجیء هذا الشیخ الکبیر. قبل أن یصل هو الی الماء إسرع انت. این تکلیف به غیر مقدور است. خب اگر واجب بشود بر این جوان که با سرعت به سمت آب برود تا وضوء بگیرد قبل از اینکه آن پیرمرد برسد، تکلیف مطلق داشته باشد این جوان، این تکلیف به غیر مقدور است؟ بعد به این شیخ کبیر هم می گویند إذا لم یسرع هذا الشاب فوصلت انت الی الماء فیجب علیک أن تتوضأ. وجوب وضوء در حق این پیرمرد مشروط می شود به عدم سرعت این جوان. ولی وجوب وضوء بر این جوان مطلق باشد، این تکلیف به غیر مقدور است؟

شما کالمحقق النائینی می فرمائید نه، این جوان می فرماید که آی پبرمرد التماس دعا، از اینجا تا آن ده متر آنطرف تر که آب هست نیم ساعت طول می کشد تو با این پای لنگانت بروی. التماس دعا، ما فعلا استراحت می کنیم و بعدا هم بلند می شویم تیمم می کنیم و نماز می خوانیم. شما وآقای نائینی اینجور می گوئید. چون می گوئید وجوب وضوء در حق این جوان مشروط است به عدم وضوء آن پیرمرد. ما می گوئیم نه، چون این جوان متمکن از وضوء هست ولو بالسبق الی الماء، بقول مطلق به او می گویند یجب علیک السبق الی الماء والوضوء منه. ما حرفمان مستلزم تکلیف به غیر مقدور است. ما می گوئیم این جوان متمکن از وضوء هست، اطلاق دلیل می گوید من یجد الماء فلیتوضأ. چرا تقیید می زنید به اینکه إن لم یتوضأ هذا الشیخ الکبیر فی المستقبل فتوضأ أنت ایها الشاب. ما می گوئیم این تقیید خلاف اطلاق دلیل است.

سؤال وجواب: بالاخره واقع از این چند فرض خارج نیست. یا هیچکدام نمی روند سمت آب، که خود مرحوم نائینی وآقای روحانی پذیرفتند که ده وجوب وضوء در حق این ده نفر فعلی می شود. این فرض مورد اختلاف نیست. فرض دیگر این است که نه، آن پیرمرد می رود ولی این جوان کوتاهی می کند. اختلاف ما با مرحوم نائینی وصاحب منتقی الاصول در این فرض است دیگر. که یک جوانی هست می تواند سریع برود به آب برسد، می گوید ولش کن پیرمرد مقدم است، یا سادات مقدمند، شما بروید وضوء بگیرید من نوبتم را دادم به شما. ما اینجا می گوئیم نه، اینجا جای این تعارف بازی ها نیست. اینجا باید بگوئی آقای محترم، پیرمرد، استاد، سید احترامت محفوظ، اما در اینجا واجب شرعی است بر من که سریع بروم و به آب برسم، جای تعارف هم نیست. اینجا جای ایثار نیست. از حکم خدا مایه گذاشتن که ایثار نیست.

سؤال وجواب: چرا ناظر نیست؟ الواجد للماء إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم فلم تجدوا مائا فتیمموا، چرا قضیه حقیقیه را شما میگوئید ناظر نیست به این فرضها؟ اطلاق دارد.

ولذا ما می گوئیم اگر متمکن از وضوء است، تیممش باطل ویجب علیه الوضوء ولو بالسبق الی الماء. و اگر متمکن از وضوء نیست ولو بخاطر اینکه اگر سریع برود دیگری هم می آید و همراه او و با هم می رسند به این آب و نمی تواند این آقا زودتر به آب برسد. با هم به آب می رسند و راضی هم نمی شود رفیقش که این آقا وضوء بگیرد. کسی که متمکن از وضوء نیست به هیچ نحو از انحاء شرعیه، او هم تیممش باقی است و هم وضوء بر او واجب نیست.

فرع دوم این بود که بذل شد حج لواحد من جماعة. پدری به ده فرزندش گفت یکی از شما با این پول حج برود.

مرحوم نائینی در این فرع فقهی که در عروه مطرح شده حاشیه زده، گفته لا اثر للبذل فی هذا الفرض، البذل هنا کلا بذل. بر هیچکدام حج واجب نیست.

ولذا به مرحوم نائینی اشکال کرده اند، گفته اند جناب نائینی! شما که در بحث تیمم می گفتید هر ده نفر متمکنند از وضوء، خب اینجا هم هر ده نفر متمکنند از حج و مستطیعند برای حج، پس باید بگوئی حج بر اینها واجب است.

اقول: این اشکال به مرحوم نائینی وارد نیست. چرا؟ برای اینکه در بحث حج یک فرقی که با بحث وضوء دارد این است که در وضوء تمکن عقلی از وضوء شرط وجوب وضوء است ولو به اینکه برف را آب کنی، اصلا تولید آب کنیم. ولذا می گویند اگر شخصی مقداری آب مطلق دارد که لایکفی لوضوئه، ولی می تواند ماء مضافی را در آن مستهلک کند که مجموع کافی است برای وضوء، یجب علیه ذلم.

اما در بحث حج مراد از مستطیع کسی است که بالفعل واجد زاد وراحله است. بالفعل واجد نفقه حج است. اینکه می توانم تحصیل مال بکنم برای حج، این کافی نیست برای وجوب حج. من کان عنده زاد و راحلة نه من کان یتمکن من تحصیل الزاد و الراحلة. در حج استطاعت تارة استطاعت حقیقیه است که انسان واجد زاد و راحله باشد بالفعل، خودش مالی دارد که کافی است برای حج. حالا آیا باید مالک باشد یا اباحه تصرف هم کافی است اختلاف است. آقای حکیم می گویند باید مالک باشد، آقای خوئی و آقای سیستانی می گویند نه، مال مباحی است نزد شما، مالک نیستی ولی صدق می کند عندک ما تحج به، عندک زاد و راحلة. این استطاعت حقیقیه است.

استطاعت بذلیه این است که از روایات استفاده شده است که من عُرض علیه الحج فإنّ علیه أن یحج. آقای نائینی فرمایشش این است که این ده نفر قبل از اینکه یکی از آنها قبول کند، هیچکدام نه استطاعت حقیقیه دارند ونه استطاعت بذلیه. استطاعت حقیقیه ندارند چون هیچکدام بالفعل واجد زاد و راحله نیستند. استطاعت بذلیه ندارند چون بُذل لاحدهم. هل بُذل لک؟ هل عُرض علیک الحج؟ نه، بر من عرضه نشد حج. بر یکی از ما ده نفر عرضه شد. ولذا نه استطاعت بذلیه صادق است و نه استطاعت حقیقیه.

این نظر اختصاص به آقای نائینی هم ندارد، آقای سیستانی هم همین نظر را دارد، آقای تبریزی و حکیم هم همین نظر را داشتند. می گویند نه استطاعت حقیقیه صادق است بر این ده نفر و نه استطاعت بذلیه. استطاعت بذلیه صادق نیست چون بذل الحج لاحدهم. لم یبذل لهذا، لم یبذل لذاک. عنوان عرفی بذل لاحدهم باعث نمی شود که بگویند بذل شد حج به این آقا. به یکی از اینها بذل شد. به کلی فی المعین مثال می زدیم، می گفت یکی از این دو گوسفند را مالکم، اما این گوسفند را مالکم؟ نه، آن گوسفند را مالکم؟ نه. به هر حال حج بذل شد به یکی از این ده نفر، اما به زید بذل شد؟ نه، به عمرو بذل شد؟ نه.

ولذا این بزرگانی که نام بردیم گفته اند هیچکدام هم قبول نکردند هیچ مسأله ای نیست.

در مقابل این نظر، دو نظر دیگر هست:

یک نظر، نظر صاحب عروه و آقای خوئی است. می گویند: بذل لاحدهم یعنی بذل مشروط به کل واحد. وقتی می گوید یکی از شما دو نفر حج بروید با این پول من، یعنی اگر دوستت با این پول حج نمی رود تو برو.

ولذا آقای خوئی مثل صاحب عروه می گوید اگر هیچکدام حج نروند، بذل مشروط در حق همه می شود بذل فعلی. چون می گوید إن لم یحجّ صدیقک فحجّ انت. صدیقت حج نکرد پس بذل فعلی شد حج تو. آنوقت حج بر همه آنها می شود مستقر. یعنی اگر یک کسی بیاید کنار این مدرسه بگوید یکی از شما طلبه ها با این پول حج بروید، اگر هیچ کس قبول نکرد، طبق نظر صاحب عروه و آقای خوئی حج بر همه مستقر می شود، و اگر هیچکدام حج نروند فلیمت یهودیا أو نصرانیا. برای اینکه یک آقایی حوس کرد بیاید بگوید که این فیش حج این هم پول قربانی حج تا نگوئید پول قربانی هم جزء نفقه حج است، یکی از شما طلبه ها بیاید برود حج. شما به رفیقت تعارف کردی او به دیگری تعارف کرد. هیچکدام نرفتید و او هم مدتی نشست و گفت حالا که هیچکدامتان نرفتید خودم می روم. سال دیگر باید همه تان ولو با گدائی و لو متسکعا حج بروید.

حالا اگر سال دیگر به حرج می افتید بحث دیگری است. مشهور می گویند اگر به حرج هم می افتید لاحرج بر نمی دارد. ولو بحرج باید بروید، چون حج بر شما مستقر شده است. چرا؟

آقای خوئی ره وجهش را گفته است. آقای خوئی می گوید چون بذل یک امر تکوینی است. فرق می کند با وجوب، با ملکیت. وجوب تعلق می گیرد به عنوان احدهما، ملکیت تعلق می گیرد به عنوان احدهما. بذل امر تکوینی است، عرض حج امر تکوینی است. امر تکوینی به عنوان کلی تعلق نمی گیرد. وقتی می گوئی بذل می کنم حج را به یکی از شما دو نفر، این لامحاله برمی گردد به بذل به زید علی تقدیر عدم قبول عمرو، وبذل به عمرو علی تقدیر عدم قبول زید. بذل با تملیک فرق می کند. با وجوب فرق می کند. بذل یک امر تکوینی است. امور تکوینیه هیچوقت به کلی تعلق نمی گیرد. نمی شود گفت من احدهما را انجام دادم. چون احدهما که انجام دادنی نیست. آن چیزی که آدم در خارج انجام می دهد یا این را انجام میدهد و یا آن را. امر تکوینی تعلق می گیرد به فرد معین نه به عنوان احدهما. بذل هم یک امر تکوینی است. بذل یعنی پول در اختیار گذاشتن. دو نفر اینجا هستند پول را بالا گرفته می گوید یکی از شما دو نفر. می گوید پول را یا باید در اختیار من بگذاری یا او. پول در اختیار گذاشتن امر تکوینی است.

مرحوم آقای خوئی می گوید معنای بذل الحج لاحدهم أو لاحدهما یعنی پول در اختیار ایشان گذاشتن علی تقدیر عدم قبول دیگری.

آنوقت نتیجه این می شود که اگر هیچکدام قول نکنند، بذل حج به تک تک اینها فعلی می شود و اگر حج نروند حج بر همه شان مستقر است. ولی اگر یکی از آنها قبول می کند، شرط بذل در حق او فعلی است ولی در حق دیگران فعلی نیست. چون گفت إن لم یقبل غیرک فأبذل لک الحج، وفرض این است که یک آقای دیگری قبول کرد.

ولذا آقای خوئی ره می گوید آن مسابقه دو که در بحث وجدان ما برگزار کردیم که نه استاد می شناختند، نه پدر می شناختند و نه عالم می شناختند، هر کسی داشت می دوید به سمت آب که زودتر به آب برسد بر اساس وظیفه شرعیه، در حج نه، هر چه دوست دارند به هم تعارف کنند. آخر اگر یکی از آنها حج رفت نه نفر دیگر بروند راحت بخواند. چرا؟ برای اینکه در بحث تیمم متمکن از وضوء موضوع بود برای وجوب وضوء. هر ده نفر متمکن بودند. یا لااقل آن کسی که تندتر می تواند برود متمکن بود یعنی آن جوانتره. اما اینجا نه، بذل مشروط بعدم قبول الآخرین، خب من صبر می کنم دیگری قبول کند ولو در آخرین لحظه و دقیقه نود. همینکه قبول کرد می گویم الحمدلله، بذل حج در حق من فعلی نشد.

اقول: به نظر ما این فرمایش آقای خوئی بظاهره ایراد دارد که میگوید بذل تعلق به جامع نمی گیرد. آخه بذل انشائی یعنی اباحه تصرف لاحدهم چه محذوری دارد؟ بذل انشائی است بذل تکوینی که نیست. پول در جیب احدهم لابعینه نمی شود گذاشت. چون احدهم لابعینه که جیب ندارد. یا باید پول بگذاری در جیب این یا در جیب او. اگر این را حساب کنید به قول آقا پول تو جیب گذاشتن مشروط هم ما نداریم. یا پول تو جیب می گذارد یا نمی گذارد. بذل انشائی جناب آقای خوئی او که قابل تعلق به عنوان کلی است. ابحت لواحد منکم أن یحج بهذا المال. چه اشکالی دارد؟

آقای خوئی فرموده بذل للجامع معقول نیست. می گوئیم چرا معقول نیست بذل انشائی للجامع. بذل یعنی اباحه تصرف. اباحه تصرف می کنیم لاحدکم.

پس حق بود آقای خوئی ره چیز دیگری بگوید. بگوید فرق است بین اباحه و بین وجوب. اباحه به جامع معنا ندارد مگر اباحه بکل فرد مشروطا بعدم قبول الآخرین. وجوب نه، وجوب تعلق می گیرد لیأت احدکم بالماء. اما وقتی می گوید من راضی ام یکی از شما با این پول حج برود، لبا یعنی راضی ام شمای زید حج بروی اگر دیگری نرود. لبش این است دیگر. اصلا اباحه با وجوب فرقش این است که اباحه به جامع لامحالة لبا بر می گردد به اینکه وقتی می گوید من راضی ام یکی از شما دو نفر با این پول حج بروید، سؤال می کنیم که آقا راضی ای منی که یکی از این دو نفرم حج بروم اگر دیگری نرود؟ چه جواب می دهد؟ می گوید نه، من راضی ام یکی از شما دو نفر حج برود. خب سؤال راضی ای من که یکی از این دو نفرم حج بروم در فرضی که دیگری نمی رود؟ معنا ندارد بگوئیم نه. بله در وجوب می شود. می گوید من واجب کردم بر یکی از شما دو نفر.

سؤال وجواب: در وجوب اگر دیگری نرفت بر شما بخصوصه واجب نیست شرعا، عقلا واجب است.

سؤال وجواب: وقتی من راضی ام شما یکی از شما دو نفر با این پول بروید حج، خب فرض این است که رفیقت نمی رود، شما می گوئی آقا در فرضی که رفیقم نمی روم راضی ای من حج بروم، آیا می شود بگوید نه من راضی نیستم. اینکه نمی شود. باید بگوید بله، وقتی می گوید بله یعنی بذل کرد و اباحه کرد حج را به زید عند عدم قبول غیره. همان کلام آقای خوئی ره می شود که می شود بذل لاحدهم عند عدم قبول الآخر. نه اینکه معقول نیست، بازگشتش به بذل لکل واحد واحد هست عند عدم قبول الباقی.

و وجدانا آیا عرف فرق می گذارد؟ من بیایم پول حج که چهار میلیون است بیاورم بگویم آقای زید بذل می کنم به تو این پول را که حج بروی اگر عمرو حج نرفت. می آیم سرغ عمرو، می گویم آقای عمرو! بذل می کنم یعنی اذن در تصرف می دهم که با این پول حج بروی اگر زید نرود. جناب نائینی!، جناب استاد!، جناب آقای حکیم و آقای سیستانی! شما در این فرض قبول دارید که عرفا صدق می کند بذل شد حج بر زید در فرضی که عمرو قبول نکند؟ مثل اینکه من بگویم این چهار میلیون پول، من راضی ام تو حج بروی اگر پسرم از سفر نیاید. پسرم هم از سفر نیامد. این بذل نیست؟ خب این بذل مشروط می شود بذل فعلی دیگر. اینجا هم همینطور است. آیا عرفی است که اگر من باذل بگویم إن لم یقبل عمرو فأنا راض أن تحج یا زید بهذا المال و فرض این است که عمرو هم قبول نکرد، اینجا بپذیریم که بذل صادق است در حق زید، اما در مثال ابذل الحج لاحدکما یا لاحدکم نپذیریم. چه فرق می کند؟ عرفا یکی است، عباراتنا شتی والا مطلب یکی است.

ولذا انصاف این است که در اینجا حق با کسانی است که می گویند حج واجب می شود بر یکی از این ده نفر، و اگر هیچکدام نرفت حج بر هر ده نفر مستقر می شود. مثل این می ماند که یک کاروانی است فقط ثبت نام برای یک نفر جا دارد بکند. اعلام کرده اند، ده نفر هم هستند پول هم دارند، واجب است یکی از این ده نفر بروند ثبت نام کنند. بلکه به نظر ما در این مثال واجب است سبقت. مبادا زنگ بزنی به یکی از این نه نفر که آقا آیا خبر داری یا نه که اعلام کرده اند برای یک زائر جا هست؟ نگو، قبل از اینکه او بفهمد سریع صبح خودت برو ثبت نام کن. خلاف شرع است داری به آن نه نفر خبر می دهی. چون خبر که بدهی تعجیز نفس است. آنها هم زودتر از تو می آیند تو نوبت. ایثار بازی ها را بگذار برای جای دیگر. اینجا واجب است. چرا؟ برای اینکه مخلی السرب هستی. واگر شما ده نفر نرفتید ثبت نام نکردید هر ده نفر مستحق عقابید و حج بر شما مستقر می شود، سال دیگر با گدائی باید بروید حج.

سؤال: سبقت چرا واجب است در صورتی که من علم دارم یکی می رود؟ جواب: فرض این است که شما زودتر می توانی بروی، مخلی السرب هستی. من کان له زاد و راحلة معافا فی بدنه مخلی فی سربه (یعنی راه باز است، راه باز است دیگر) فهو ممن یستطیع الحج. و من مات و لم یحج فلیمت یهودیا أو نصرانیا.

سؤال وجواب: برای اینکه فوت می شود. اگر امشب نروی پتو نروی در خیابان تو نوبت بخوابی صبح بروی نوبتت از بین رفته است.

ما به نظرمان در این مثال ثبت نام سبق هم لازم است چون مستطیع هستی.

در این مثال بذل لجماعة هم باید مبانی را بررسی بکنیم. طبق بعضی مبانی سبق لازم است. آقای خوئی گفت سبق لازم نیست، ایشان طبق مبنای خودش گفت، چون گفت بذل مشروط است، خب بذل مشروط که لازم نیست من شرطش را فعلی بکنم. بذل حج به من مشروط است به عدم قبول دیگری. خب بگذار دیگری قبول کند بذل من که فعلی نمی شود.

اما یک نظری هست در باب استطاعت بذلیه و آن نظر آقای زنجانی است، که نظر خوبی است. ایشان می گوید اصلا استطاعت بذلیه علی القاعده است دلیل خاص نمی خواهد. یعنی عرفا وقتی می گویند یکی از شما با این پول حج برود، مثل این می ماند که کاروان بگوید یکی از شما ده نفر بیاید ثبت نام کند. چه جور شمائی که زودتر می توانی بروی ثبت نام کنی باید بروی چون استطاعت داری. در این مثال بذل الحج لاحدهم هم شما زودتر می توانی قبول کنی، پس چرا قبول نمی کنی؟ یعنی خود اطلاقات استطاعت حج شاملش می شود، دلیل خاص نمی خواهد که بگوئید بذل صادق است یا صادق نیست. تا بعد مثل آقای خوئی بگوئید بذل مشروط است و تحصیل شرط لازم نیست. آقای زنجانی می گوید نه، ما دنبال بذل نیستیم دنبال صدق استطاعت عرفیه هستیم.

سؤال: تا سبق نکند که استطاعت صادق نیست، یعنی خودش را با سبق باید مستطیع کند ولی هنوز که مستطیع نشده است؟

جواب: ما از شما یک سؤالی می کنیم به عنوان مدافع از آقای خوئی جواب بدهید. می گوئیم جناب آقای خوئی! شمائی که اباحه تصرف را کافی می دانستی برای استطاعت حقیقیه، در مسأله 40 مناسک شما، آقای سیستانی، آقای تبریزی صریحا گفتید که در استطاعت حقیقیه ملکیت مال معتبر نیست. اباحه تصرف کافی است. آقا! من باذل چهار میلیون پول گذاشتم این وسط، گفتم یکی از شما ده نفر با این پول حج برود. خب شما استطاعت عرفیه دارید، دلیل خاص نمی خواهد، روایت بذل نمی خواهد. صدق می کند که نزد شما ده نفر هست این چهار میلیون، اباحه تصرف هم که دارید.

سؤال: می گوئیم سبق لازم نیست.

جواب: چرا لازم نباشد؟ استطاعت دارید. آقای خوئی اصرارش این بود که وقتی بذل مشروط بود تحصیل شرطش لازم نیست. می گوئیم ما در این مثالها تابع بذل نیستیم. خود شمای آقای خوئی گفتید اباحه تصرف کافی است در استطاعت حقیقیه. خب این چهار میلیون را من گذاشتم پیش شما ده نفر، گفتم مباح است یکی از شما حج برود. شما اگر زودتر بروی و می توانی سریع بگوئی قبلت قبل از اینکه آن نه نفر اصلا خبردار بشوند، خب شما مستطیع هستی دیگر. نه از باب صدق بذل، بلکه از باب صدق استطاعت عرفیه، عنوان من استطاع الیه سبیلا بر شما صادق است. عندک زاد و راحلة هم صادق است، چون اباحه تصرف کافی است برای صدق عندک زاد و راحلة به نظر آقای خوئی.

ولذا به نظر ما برخلاف آنچه آقای خوئی فرموده که در این مثال حج سبق لازم نیست، می گوئیم نخیر سبق هم لازم است لصدق الاستطاعة العرفیة. شبیه همان مثال ثبت نام.

اصلا مگر الان اینطور نیست که الان کاروانها محدود هستند، شما اگر دیر ثبت نام کنی نوبت به شما نمی رسد. صد نفر می توانند ثبت نام کنند. واجدین شرائط هزار نفر هستند. اگر هیچکدام ثبت نام نکنند کل این هزار نفر حج بر آنها مستقر می شود. و واجب است سبقت، آقا سریع برو ثبت نام کن. نگو نه بگذار بقیه مؤمنین و مؤمنات بروند ثبت نام کنند. نه این حرفها نیست، شما مستطیع هستی باید بروی ثبت نام کنی.

ولذا به نظر ما یجب قبول احدهم بل یجب السبق لمن یقدر علی السبق بلافرق بینه و بین مثال الیتمم.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

یک نکته مختصری در این بحث واجب کفائی مانده عرض کنم: مرحوم محقق اصفهانی در وجوب کفائی در کتاب الاصول علی النهج الحدیث آمد گفت ما معتقدیم واجب است دفن میت بر زید، واجب است دفن میت بر عمرو و هکذا. و لکن ترخیص دارد زید در ترک دفن میت عند دفن المیت توسط الآخرین. اینجور گفت. گفت وجوب در حق هر کدام فعلی است ولکن ترخیص دارند کل منهم فی ترکه عند فعل الغیر.

اقول: ما قبلا این را بحث کردیم، یک نقضی به ایشان داشتیم یادمان رفت بگوئیم. آن نقض این است که ما در فقه مستحب کفائی هم داریم. مستحب کفائی که ترخیص مطلق در ترک دارد. جناب محقق اصفهانی! چطور شما می خواهی تعریف کنی کفائی را به اینکه وجوب هست فقط مقرون است به ترخیص در ترک الی بدله. خب مستحب کفائی که مقرون به ترخیص مطلق است. پس فرق مستحب کفائی و مستحب عینی را لطفا مطرح می کردید تا ما هدایت بشویم.

این هم راجع به این موضوع.

والحمد لله رب العالمین.